

واژه‌های فارسی در ادب‌الکاتب ابن قتیبه

عنایت‌الله فاتحی‌نژاد (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، تهران مرکزی)

ابن قتیبه در بابی تحت عنوان «ما تکلم به العامه من الکلام الاعجمی» تعدادی از واژه‌های فارسی را، که به گفته وی عامه مردم آنها را در سخنان خود به کار می‌بردند، در ادب‌الکاتب (به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۸۲ق/ ۱۹۶۳م) نقل کرده که از اهمیت بسیار برخوردار است و بیانگر آن است که مردم عامی عراق در سده سوم هجری تا چه اندازه تحت تأثیر ایرانیان فارسی‌زبان در شهرهای عراق بوده‌اند. تفاوت این واژه‌ها با آنچه در باب معربیات مورد تحقیق محققان قرار گرفته، این است که این کلمات بیشتر در بین عوام رواج داشته است نه در اشعار و متون ادبی؛ و نیز ابن قتیبه، که گویی خود به زبان فارسی آشنایی داشته، در کنار کلمه معرب، اصل فارسی آن را آورده است. از این رو، بنا به اهمیت این واژه‌ها، ما همه آنها را با اصل فارسی آنها به همان شکلی که ابن قتیبه نقل کرده در پی می‌آوریم. واژه‌هایی را که ابن قتیبه به عربی برگردانده است ما به فارسی ترجمه کرده و بین دو قلاب [] نهاده‌ایم. شواهد شعری را حذف کرده و به ذکر نام شاعر، میان ()، اکتفا کرده‌ایم:

الزرجون [= شراب] و اصله بالفارسیة زرگون؛ القفشلیل [= لفچیز] و اصله بالفارسیة کفجلیز؛ الکورد [= گردن] (در شعر فرزدق شاعر عصر اموی) و اصله بالفارسیة کردن (ص ۳۸۳)؛ سخت ای الصُّلب؛ زور [= نیرو] ای القوَّة؛ الدست (در شعر اعشی شاعر جاهلی) و هی دشت بالفارسیة؛ السَّجیل [= سنگ و گل] بالفارسیة سنک و کِل؛ البسَرق و اصله

بالفارسیة بَرَه؛ السَّرَق [= نیکو] و اصله بالفارسیة سَرَه؛ الیَلَمَق [= قباء] و اصله بالفارسیة یَلَمَه؛ المَهْرَق و هی بالفارسیة مُهَرَه؛ البَلاس و هو بالفارسیة بلاس [= پلاس] (ص ۳۸۴)؛ قُرْدَمَانِی (در شعر لَبید از شاعران جاهلی) و اصله بالفارسیة کَرْدَمَانْد [= کرد و ماند]؛ البُورِیاء بالفارسیة و هی بالعربیة باری و بُورِی؛ السَّبِیج و اصله بالفارسیة سَبِی [= پیراهن]؛ البَرْدَج (در شعر عجاج) و هو بالفارسیة بَرَدَه (ص ۳۸۵)؛ الفَنَزَج (در شعر عجاج) و هو بالفارسیة بنجکان (توضیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید محقق کتاب: نوعی رقص ایرانی که پنجه در پنجه هم می‌گذاشته‌اند و می‌رقصیده‌اند)؛ السَّمَرَج (در شعر عجاج) اصله بالفارسیة سه مرّه، ای: استخراج الخراج ثلاث مرّات؛ الزّهْوَج (در شعر عجاج) و هو بالفارسیة زَهوار [= راه‌وار]؛ البَهْرَج (در شعر عجاج)؛ الباطل و هو بالفارسیة نَبهره؛ البالْغاء [= دست و پای حیوانات] و هو بالفارسیة پای‌ها؛ الأُلُوَّة، العُود و اصلهما بالفارسیة لُوه (ص ۳۸۶)؛ السِّفْسیر (در شعر اوس بن حَجَر شاعر جاهلی) بالفارسیة السمسار؛ المُقْمَجَر و القَمَنَجَر و هو بالفارسیة کمانکر [= کمانگر]؛ الجودِیاء [= کساء] بالنبطیة او بالفارسیة؛ القیروان (در شعر امروالقیس) و اصله بالفارسیة کاروان؛ البالة [= کیسه، توشه‌دان] و هو بالفارسیة باله (ص ۳۸۷)؛ رَزْدَق (در شعر روبه‌بن عجاج و اوس بن حَجَر) سَطَرٌ ممدودٌ و هو بالفارسیة رَسْتَه؛ الدیابوذ (در شعر شَمّاخ) [= نوعی لباس] و هو بالفارسیة دوابوذ (در لسان العرب: دوپود)؛ البَرْدَج [= پوست سیاه] و هو بالفارسیة رَنده؛ الکُؤُز: البازی و هو الحاذق و بالفارسیة کُؤَه (ص ۳۸۸)؛ البُستان و الطابق و الطاجن و الهاوُن؛ الصرد و الجَرم [= سرما و گرما]؛ المَرَج و المَسکَر و الذَّیْدَبان و الخَنْدَق و المُوَزَج و الموق (مؤلف درباره‌این چند واژه توضیحی نداده و تنها به اینکه همه فارسی و مُعَرَّب‌اند اکتفا کرده است)؛ فُرانق انما هو بَروانه [= پروانه]؛ السَدیر [= گنبدی در سه گنبد متداخل که فارسی و مُعَرَّب است و اصل آن سادلی] است و مردم آن را سیه دلی می‌نامند؛ قُؤُبُز مُعَرَّب جُرُبُز؛ قَسِی مُعَرَّب قاش [= بسیار سنگدل]؛ قوش (در شعر روبه) و هو بالفارسیة کوجک (در حاشیه آمده: در نسخه دیگر: کوشک) (ص ۳۸۹)؛ الدَّرابنه (در شعر مثقب عبدی شاعر جاهلی) [مفرد آن] دربان؛ الدَّخدار (در شعر ابی‌داود، شاعر جاهلی، و کمیت، شاعر عصر اموی) [= لباس] و هو بالفارسیة تخت دار؛ الخَوْرَتَق مُعَرَّب الخَوْرَنکاه و خَوْرَنقاه [= محل خوردن و آشامیدن پادشاه] (ص ۳۳۲، ۳۹۰)؛ السَّرَجین [= سرگین]. (ص ۳۱۲)

ابن‌قتیبیه در بخشی دیگر، در وجه تسمیه برخی شهرها، بغداد را مرکب از «بغ» [= صنم، بت] و «داد» [= بخشش] و طبرستان را مرکب از «فاس» [= تبر] و «ستان» [= ستاندن، گرفتن] دانسته و نوشته است: طبرستان یعنی «اخذة الفاس». (ص ۳۳۲)
وی در جایی دیگر (ص ۲۲۹) از قول اصمعی می‌نویسد: ایرانیان می‌گویند «توت» و عرب‌ها «توت». (قاهره، ۱۳۸۲ق/ ۱۹۶۳م)

